

به دنیای شکنجه خوش آمدید!

مصاحبه: همایون ایوانی با حسین د.

تابستان سال ۱۳۶۲ در سالن ۳ اوین بودم که مسعود فرخی پور خبر را به من رساند. با هم به همراه ۳۵ نفر دیگر در سلول شماره ۶۲ بودیم. او در ضربه یک سال و نیم پیش به کارگران پیشرو در صنایع دفاع در اردیبهشت ۱۳۶۱ دستگیر شده بود و منتظر حکم زندان بان بود. با این وجود در شهریور ۱۳۶۲ او را مجدداً به بازجویی بردند. چند روزی به سلول بازگردانده نشد و ما نگران سرنوشتش بودیم. وقتی او را به سلول برگرداندند، خیلی آرام و خونسرد به هم سلولی‌ها گفت که "مجدداً" مرا بازجویی کردند..."

چند ساعت بعد، که فرصت مناسبی برای صحبت بین‌مان پیش آمد، مسعود به آرامی در حالی که سرش را به دیوار سلول تکیه داده بود، گفت: "سازمان (سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران) دوباره ضربه خورده... از بخش محلات تعداد زیادی دستگیر شده‌اند..." و شماری از آن‌ها را نام برد. حسین د. نیز در میان دستگیرشدگان بود... در پائیز ۱۳۶۲ مسعود را رژیم جمهوری اسلامی اعدام کرد ولی سعی کردم تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌داد، گفته‌ها و پیغام‌های او را در یاد نگه دارم... تنها چیزهایی که از رفیق اعدامی‌ات برایت باقی می‌ماند...

حالا بیست سال پس از آن روزها، حسین را یافته‌ام. پس از سال‌ها شکنجه و آزار بالاخره توانسته است از ایران خارج شود. او از بدو ورود به خارج از کشور، اقدام به نوشتن خاطرات دردناک زندان و شکنجه خودش و هم بندی‌هایش کرده است. زندانیان سیاسی‌ای که یا در اثر شکنجه از پای در آمدند و یا به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. تاکنون بیش از صد و اندی صفحه تحت عنوان "به دنیای شکنجه خوش آمدید" نوشته است. او هنگام خواندن قصه‌ی دردهای خویش و همراهانش گاهی دوباره می‌گرید. در هنگام دستگیری، بیش از ۲۲ سال نداشت. در کمیته مشترک و اوین شاهد آخرین دقیق زندگی سرشار از عشق بسیاری از هم بندی‌هایش بوده است.



پای صحبتش نشستیم. در لحظه اول چهره‌ای غمگین و شکسته دارد. چشم چپش در اثر شکنجه نیمه‌باز مانده و گاهی بسته می‌شود و باید با دست پلک‌هایش را بالا نگاه دارد. هنگامی که به پهلو می‌نگرد، دچار "دوبینی" است. مچ دست‌هایش شکسته و استخوان مچ بیرون زده است. کتف راست در اثر "قپانی" در رفته و شکسته که آثار آن هنوز قابل مشاهده است. پاهایش در اثر ضربات طولانی کابل و سیم هنوز آسیب دارد و آثار جراحاتش، بعد از سالیان دراز باقیست. فلجی بخشی از صورتش را، فقط می‌تواند با داروهای قوی ضد تشنج و کورتون مدارا نماید. سردردهای جنون‌آمیزش را که بر اثر ضربات کابل باقی مانده است، با خود به همراه بی‌خوابی‌های طولانی و کابوس و بختک یدک می‌کشد. با خنده می‌گوید تمام بدنم، مغزم و روحم سرشار از آثار جمهوری اسلامی و عوامل آن است. می‌دانم هر زخم و دردی را، از چه کسی به یادگار دارم.



آری، او تنها ۲۲ سال داشت که در اثر ضربه بخش محلات تهران ضربه خورد و پس از سه سال شکنجه‌های مرگبار در کمیته مشترک و زندان اوین، پس از بیرون آمدن از زندان نیز از آزار و اذیت رژیم بی‌بهره نماند. او می‌بایست خود را به وزارت اطلاعات معرفی می‌کرد و هر بار بازجویی و گاهی کتک، خاطره شکنجه‌های سابق را برایش زنده می‌کرد.

از او درباره حوادث دانشجویی دوم خرداد و خاتمی می‌پرسم:

در پاسخ می‌گوید: "شلاق‌های پشتم، سر و پایم را، فلجی صورت و سر دردم را مدیون دوم خردادی‌ها هستم. من شکنجه‌گر خود را، حتی به نام می‌شناسم. می‌دانم که با چه کسانی مرا با دست‌بند آویزان می‌کردند و وقتی گوشت‌های کف‌پایم در فضا پراکنده می‌گشت، صدای قهقهه‌شان را هنوز در گوش دارم. وقتی کتفم شکست و در رفت، چکمه یکی از همین دوم خردادی‌ها بود که کتفم را جا انداخت و گفت: "باز بگو ما بد هستیم!؟"

چندی پیش در رسانه‌های گروهی اعلام شد که مخوف‌ترین زندان تاریخ ایران، یعنی کمیته مشترک بسته شد. من می‌دانستم که آن‌ها از چه صحبت می‌کنند. زیرا خود آنان این جهنم را آفریده و بازسازی کرده بودند. ما دیدیم که خاتمی به چه درجه‌ای از

ناتوانی و زبونی نزل کرد و خود را مسخره جناح به اصطلاح مقابل، یعنی رهبری کرد. این تجربه را مردم ما نیاز داشتند. امروز مردم دیگر چشم و گوش بسته به دنبال کسی نمی‌روند. سیاستمدارانی که خود را کفیل مردم می‌دانستند و می‌دانند، در اولین تندپیچ حوادث سیاسی از گردونه خارج شدند. آنان که به دامن دشمن غلتیدند، اعتبار خویش را مدت‌هاست که از دست داده‌اند. باید به بلوغ سیاسی و باورهای عملی مردم اعتقاد داشت. مردم از اختلافات درونی و جناح‌بندی‌های رژیم حداکثر بهره را بردند. همین حرکت تاریخی و استفاده بهینه مردم بود که رژیم را وادار به اعتراف به قتل‌های وحشیانه زنجیره‌ای کرد. مردم خیلی سنجیده‌تر از پیش، و حتی واقع‌گرایانه‌تر از نیروهای به اصطلاح سیاسی عمل می‌کنند.

چیزی که برایم غیرقابل تصور بود این است که برخی از نیروهای به اصطلاح پیشرو در از خارج کشور، به دوم خرداد توهم معجزه‌آسایی داشتند و به‌سان امام زمان برای خاتمی به پایکوبی برخاستند. مردم در ایران با تعجب و ناباوری از خود سوال می‌کردند، نکنند اینان از شخص دیگری و یا جامعه دیگری غیر از خاتمی و ایران سخن می‌گویند. می‌پرسم، دریافت جایزه نوبل صلح از سوی خانم شیرین عبادی در ایران چگونه انعکاس داشت؟

حسین: در ایران اغلب مردم از دریافت جایزه نوبل از سوی خانم عبادی به‌عنوان یک زن ایرانی شادمان بودند و از این‌که دریافت این جایزه به این مفهوم تلقی گردید که در ایران حقوق بشر نه تنها رعایت نمی‌گردد بلکه، با چکمه لگدمال می‌شود. اما مردم انتظار برخورد هوشیارانه و حتی زیرکانه‌تری از خانم عبادی داشتند. خانم عبادی که خود نیز باورش نمی‌شد چرا اصلاً این جایزه صلح به او تعلق یافته است (و نه کسانی که مثل ناصر زرافشان مدافع قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای)، خود را پاک باخت و به‌جای این که جایزه صلح نوبل را مدیون مبارزان حقوق بشر در ایران، قربانیان بی‌عدالتی رژیم سرکوبگر بدانند، داوطلبانه و بدون هیچ فشاری جایزه نوبل را لایق خاتمی دانست؟! خانم عبادی در مصاحبه‌ای گله می‌کند که هم در خارج از کشور و هم در داخل به من ناسزا می‌گویند. او سعی کرد خود را به‌عنوان یک زن مسلمان معرفی کند و اظهار کرد که اسلام با حقوق بشر منافاتی ندارد!؟

به‌رحال جایزه نوبل بادآورده برای خانم عبادی را، ایشان به دست باد جمهوری اسلامی سپرد و پس از چندی خانم عبادی نه تنها از رسانه‌های گروهی و مطبوعات، بلکه از ذهن مردم زدوده شد. چرا که مردم به عینه دیدند که از این امام‌زاده خانم نیز معجزه‌ای بر نمی‌آید.

پرسیدم، ارتباط فعالین سیاسی در داخل چگونه است؟ آیا ارتباطات سیستماتیک وجود دارد؟ - همان‌طور که می‌دانیم آنان که خواستند در ایران بمانند و حاضر به خدمت و "آدم‌فروشی" نبودند، مشکل سیاسی و اقتصادی زیادی داشتند. در کنار مشکلات اقتصادی، سر هر موضوعی، درگیری‌های سیاسی، دستگیر و بازجویی می‌شدیم. ما همیشه برای رژیم مثل مرغی می‌مانیم که هنگام عزا و عروسی به مسلخ کشیده می‌شود. دستگیری ما به‌قول خسرو گل‌سرخ‌نیازمند دلیل و قانون نبوده و نیست. توجه کنید در مقابل ما، برخی از اکثریتی‌ها و توده‌ای‌ها به امکانات وسیعی دست یافت‌اند و به باند مافیایی سیاسی و اقتصادی بدل گشته‌اند. در سایه "امام" شان ارتباطات وسیعی نیز دارند. بچه‌های متعهد به مردم، اگر از کشور خارج نشده باشند، یا اعدام شدند و آسیب‌های شکنجه و زندان را با خود حمل می‌کنند. آنان حاضر به مردم‌فروشی نیستند. (اصطلاح مردم‌فروشی در ایران بسیار جاافتاده است و به کسانی که هرگونه همکاری با رژیم دارند و یا به آن توهم دارند، تعلق می‌گیرد)

شما ببینید مگر چند نفر از بچه‌های چپ انقلابی که سر موضع بودند، جان سالم بدر بردند؟ سر موضعی‌های اکثریتی و توده‌ای در زندان از رژیم ضدامپریالیستی جمهوری اسلامی؟! دفاع می‌کردند و معتقد بودند آن‌ها را نباید اعدام و شکنجه نمایند. به‌رحال اکثریت زنده‌هاشان که در ایران ماندند بدل به مردگان سیاسی شدند که تن به هر ذلتی می‌دهند. ولی با این همه ما ارتباط بسیار محکمی با نسل بریادرفته خود داریم. به‌قول شاعر آلمانی برشت نسل بدون وداع، نسل بدون آینده. سعی داریم با اندک امکاناتی که داریم دست‌های لرزان و دردمند یکدیگر را بفشاریم. برای نمونه از طریق برنامه‌های فرهنگی و... توانستیم نیروهای جوان و سالم کشور را گرد هم آوریم و فضای ترور رژیم را از این طریق بشکنیم. افسردگی‌ها را بزدااییم. با توهماتی که در شرایط اخیر بسیار هدفمند پراکنده می‌شود، مقابله نماییم. حتی در برخی از موارد موفق شدیم، حرکت‌های اعتراضی

مردم را کانالیزه کنیم. ولی بایستی بسیار مواظب و هوشیار بود، چرا که هر حرکت ساده‌اندیشانه‌ای مرگی دردناک را به همراه خواهد داشت.

پرسیدم، انتخابات اخیر و تحریم و تحصن برخی از کاندیداهای را چگونه می‌بینی؟

- حتی اگر رهبری زوار در رفته رد صلاحیت را پس بگیرد، من هم چنان به تحریم انتخابات پای می‌فشارم. اختلافات فی‌مابین بر سر مسایل تعیین کننده کل حاکمیت ترور موقتی است. رژیم اکنون عریان‌تر از همیشه است و با قضاوت نشان می‌دهد که عصبی است و حتی تحمل شنیدن کوچک‌ترین صدای اعتراض، حتی خودی را ندارد. باید فشار بیش‌تر از این وارد آید تا خود یکدیگر را به دندان کشند. ما به پیروزی‌های سیاسی خوبی رسیده‌ایم. این که خودشان دیگر به ولی فقیه باور ندارند، یکدیگر را دستگیر و به زندان می‌افکنند، فقط می‌تواند مایه شادمانی باشد و اصرار ما بر آزادی‌های سیاسی، دموکراسی را باید لمس و احساس کرد. دموکراسی در تئوری وجود ندارد. در کتاب‌ها بسیار زیبا و دل‌انگیزند. دموکراسی را باید در خیابان، در کوچه و حتی در چاردیواری خانه‌ها دید. دموکراسی مثل عشق امری تجربی است. دموکراسی معنای می‌یابد که عملی شود. دموکراسی بایستی ضمانت اجرایی داشته باشد. هنگامی که قوه قضاییه خود به عنوان جانی و سرکوبگر عمل می‌نماید، دموکراسی هیچ شانس تداوم و بقا ندارد. دموکراسی را ما می‌توانیم در همه عرصه‌ها فقط از طریق مبارزه و اعمال فشار از پایین و بی‌اعتنایی به ابزار سرکوب رژیم دست یابیم. کسی باورش می‌شود که خمینی داوطلبانه جام زهر شکست جنگ با عراق را سر کشید؟ این سرکشیدن جام زهر را مدیون مخالفت مردم و بی‌اعتنایی‌شان به جنگ هستیم. در رژیمی که همپالگی‌هایش را دستگیر می‌کند و توسط نیروهای سرکوبگر سیاهش با بمب‌گذاری و ترور انسان‌ها را می‌کشد و نابود می‌کند، توقع همیاری و پذیرش دموکراسی تصورناپذیر است. با توجه به دلایل که گفتم تحریم انتخابات و گسترش مبارزه برای سرنگونی تمامیت رژیم جمهوری اسلامی ضروری است.

دوم ژانویه ۲۰۰۴

عکس‌های شکنجه: همایون ایوانی

